

دوفصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء(س)
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۱۵، پیاپی ۱۰۰، بهار و تابستان ۱۳۹۴

علت در مطالعات تاریخی

محمد رضا طالبان^۱

تاریخ دریافت: ۹۴/۴/۱۲

تاریخ پذیرش: ۹۵/۵/۲۱

چکیده

مطالعه علل وقایع و رخداد های تاریخی، یکی از هدف های اصلی و مهم مطالعات تاریخی است؛ با وجود این، وقتی دانش پژوهان در مطالعات تاریخی شان مدعی می شوند که فلان عامل، «علت» یک رخداد یا نتیجه ویژه است، به طور دقیق روشن نیست که مدلول و منظورشان از واژه علت چیست. در مقاله حاضر تلاش شده است تا ضمن معناشناسی علت در علوم اجتماعی نشان داده شود که پژوهشگران تاریخی، معمولاً علت را به معنای شرط لازم و یا کافی برای نتایج مطالعه شان در نظر می گیرند و استدلال شده است، هنگامی که فرد به دنبال تبیین تاریخی یا حوادث ویژه و وقایع منفرد است، تقریباً به طور طبیعی به سوی علل لازم و یا کافی سوق پیدا می کند، حتی اگر بدان خود آگاهی نداشته باشد؛ بنابراین تأکید مقاله حاضر بر پنداشت علت بر اساس علل لازم و یا کافی و مشتقات

۱. استادیار جامعه شناسی پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی؛ Talebanm@ri-khomeini.ac.ir

آن‌هاست؛ چون آن‌ها پیوند تنگاتنگی با مطالعات تبیینی در تاریخ دارند. این نوع علل، به چهار دسته اصلی تقسیم شده‌اند: شرط لازم و غیرکافی، شرط کافی و غیرلازم، شرط لازم و کافی، و شرط ناکازم؛ که به نظر نگارنده می‌توانند پوشش به نسبت کاملی برای بحث علّیت در مطالعات تاریخی باشند. در این مقاله، همچنین با ذکر مثال‌های متعدد، کاربرد هر یک از این علل در مطالعات تاریخی و تبیین‌های زنجیره‌ای یا روایت‌های تاریخی نشان داده شده است.

واژگان کلیدی: علّیت، مطالعات تاریخی، شرط لازم، شرط کافی، شرط ناکازم، شرط خلاف واقع، روایت تاریخی.

مقدمه

بدون گرفتار شدن در مناقشه‌های بی‌پایان و بی‌حاصل درباره چستی تاریخ و وجوه تمایز آن از سایر علوم اجتماعی، حداقل می‌توان روی این مطلب به اجماع رسید که وظیفه مورخان، مثل سایر عالمان، توصیف و تبیین وقایع یا رخدادهای تاریخی است؛ در واقع مورخان متعهدند که نخست رخدادهای تاریخی را توصیف کنند (شرح دهند) و سپس آن رخدادها را تبیین نمایند. اگر گفته شود که تبیین^۱ پدیده‌ها و رویدادها یکی از هدف‌های عمده و وظایف اصلی همه علوم است، گزاف نیست؛ تاجایی که شاید بتوان گفت سایر وظایف علوم، تابع، وابسته و یا مقدمه‌ای برای آن است. تبیین پدیدارها و رویدادها نیز درک و ارائه توضیحی درباره چرایی رخ دادن آن‌هاست. ارسطو، راز توجه و اشتغال بیشتر عالمان به امر تبیین را در این نکته مهم می‌داند که تا هنگام درنیافتن چرایی چیزی، تصور شناخت آن چیز، تصویری نادرست است (پارکینسون، ۱۳۸۴: ۲۰۹)؛ به‌طور کلی «تبیین‌ها» معمولاً پاسخ‌هایی برای پرسش‌هایی از نوع «چرا» هستند. بدیهی است که پاسخ به پرسش‌هایی از نوع «چرا»، پاسخ‌هایی علی به‌شمار می‌آیند.

به‌رغم پنداشت‌های متفاوت درباره موضوع تبیین در رشته‌ها و سنت‌های پژوهشی مختلف در علوم اجتماعی، می‌توان این اتفاق‌نظر را بین آن‌ها استنباط کرد که در گنه مفهوم تبیین، ایده علیت خوابیده است و تبیین‌ها، به‌طور کلی متضمن مفهوم علت‌اند؛ به عبارت دیگر ویژگی اساسی کلیه تبیین‌ها، ارائه توضیحات موجه علی برای این مسئله است که چرا رویدادها، این چنین رخ داده‌اند؛ از این رو می‌توان گفت که تبیین‌ها در علم، متضمن مفهوم علت‌اند و یا همان‌طور که برخی دانشمندان تصریح کرده‌اند، کلیه تبیین‌های علمی، علی‌اند^۱ (لیتل، ۱۳۷۳: ۵؛ لوید، ۱۳۷۶: ۹۰؛ روزنبرگ، ۱۳۸۴: ۵۵؛ بودون، ۱۹۹۸: ۱۷۲؛ هلدستروم، ۲۰۰۵: ۱۳؛ الستر، ۲۰۰۷: ۷؛ فریس و کورن، ۲۰۱۳) و تبیین پدیده‌های تاریخی نیز به معنای تعیین علل آن‌هاست؛ در واقع تبیین یک پدیده «متبیین»^۲، ذکر اموری قبلی یا همزمان (مبیین‌ها)^۳ است که آن را به وجود آورده‌اند؛ البته هنگامی که از هم‌ارزی «تبیین» با «تعلیل» سخن می‌گوییم، قصد نداریم «تبیین نیت‌مند» یا «تبیین به دلیل» را در علوم انسانی و تاریخ، انکار کنیم. واقعیت آن است که در حیطه انسان‌ها، انگیزه و نیت‌ها می‌توانند همچون علل کنش، عمل کنند؛ به زبان دیگر «دلایل» یا پدیده‌های ذهنی و معرفتی «معانی» را نیز می‌توان در شمول مفهومی موسع از «علت» قرار داد؛ بنابراین نفس این واقعیت، عین علت است که شخصی برای انجام کاری خاص و تبیین اینکه چرا آن را انجام می‌دهد، دلایلی (انگیزه یا باورهای معطوف به رسیدن به غایتی) داشته باشد (لیتل، ۱۳۷۳: ۱۲۱).

در علوم اجتماعی اغلب فرض بر این است که امیال و اعتقادات مبیین کنش‌ها هم دلایلی برای آن، و هم علل آن محسوب می‌شوند؛ در واقع علت، نزد دانش‌پژوهان علوم اجتماعی می‌تواند بر وجود دلیل یا انگیزه (معانی فرهنگی) فاعلان اجتماعی نیز دلالت داشته باشد (زاگورین، ۱۳۸۰: ۷۲)؛ بدین سبب فیلسوفان، علم «تبیین مبتنی بر ارائه دلیل»^۴ را شکلی از «تبیین علی» (چایلند، ۱۹۹۴: ۱۷۸) و به‌طور کلی موضوع تبیین را تعیین علل

۱. برخی فیلسوفان و دانشمندان علوم اجتماعی نشان داده‌اند که سایر انواع تبیین در علوم اجتماعی را می‌توان ذیل «تبیین علی» قرار داد (لیتل، ۱۳۷۳: الستر، ۲۰۰۷: فصل اول).

2. Explanandum

3. Explanans

4. Reason-given Explanation

پدیده‌ها محسوب کرده‌اند.^۱ در رشته تاریخ نیز مطالعه علل وقایع و حوادث خاص و منفرد، یکی از هدف‌های اصلی و مهم مطالعات تاریخی است (لوی، ۲۰۰۸: ۶۲۸)؛ از این رو اظهار اینکه تبیین‌های تاریخی در صدد مشخص کردن علل نتایج یا پیامدهایی خاص در مورد‌های منفرد هستند، سخن دلالت‌آمیزی است.

در این میان، بسیاری از دانش‌پژوهان استدلال کرده‌اند که علّیت در علوم اجتماعی، واحد نیست؛ بلکه چندگانه است؛ زیرا دیدگاه واحد از علّیت نمی‌تواند بازنمای دامنه وسیع تبیین‌های موجود در علوم اجتماعی باشد. اقتضای دیدگاه علّیت چندگانه آن است که معیارهای روشن و صریحی برای تمییز انواع مختلف علل مطرح شود. در حوزه مطالعات تاریخی نیز وقتی دانش‌پژوهان مدعی می‌شوند که فلان عامل، «علت» یک رخداد یا نتیجه خاص است، از یک سو، دقیق روشن نیست که مدلول و منظورشان از واژه علت چیست و از سویی دیگر معلوم نیست که این واژه بر یک معنای واحد دلالت داشته باشد. چنان‌که گفته شد ادبیات علّیت در علوم اجتماعی حاکی از آن است که مفهوم «علت»، تعدّد معنایی دارد؛ بنابراین برای اجتناب از مغالطه در استدلال و رفع ابهام، ضروری است انواع آن از یکدیگر تفکیک شوند. در این باره و برای معناشناسی واژه علت ابتدا لازم است به پرسش زیر پاسخ داده شود که:

جمله «X علت Y است» به چه معناست؟ یا معانی متفاوت استفاده‌شده دانشمندان علوم اجتماعی از این جمله مبین علّیت چیست؟
برای پاسخ، مروری کلی به ادبیات مزبور، حکایت از آن دارد که در مطالعات علوم اجتماعی حداقل پنج معنا برای گزاره ساده مبین علّیت «X علت Y است»، وجود داشته است:

۱. X موجب Y می‌شود / X مولد یا به وجود آورنده Y است (= شرط کافی)؛

۲. نبود X موجب نبود Y می‌شود (= شرط لازم)؛

۱. برای آگاهی از استدلال‌های تفصیلی در خصوص اثبات این گزاره که «دلایل، علل هستند» رجوع کنید به:

۳. هر گاه X باشد، Y هم هست و هر گاه X نباشد، Y هم نیست (= شرط لازم و کافی)؛

۴. Y تابعی^۱ است از X یا $Y = f(X)$ (= همبستگی آماری)؛

۵. X علت Y است اگر و فقط اگر وجود X تأثیری در وجود Y داشته باشد؛ به عبارت دقیق‌تر، $P(Y | X) \neq P(Y | -X)$ ؛ یعنی احتمال وجود Y به شرط وجود X متفاوت باشد از احتمال وجود Y بدون وجود X (= تأثیر علی).

لازم است ذکر شود که معانی (۴) و (۵) از علّیت مربوط به پارادایم احتمال‌گرایانه کمی در مطالعات علمی است و سنخیتی با مطالعات کیفی از نوع تاریخی ندارند؛ پس با توجه به سه معنای اول مشخص می‌شود که پژوهشگران در تبیین‌های تاریخی گرایش دارند تا علّیت را شرط لازم/کافی برای نتایج مطالعه‌شان در نظر بگیرند (ماهونی و گوئرتس، ۲۰۰۶ و ۲۰۱۲)؛ در واقع هنگامی که فرد به دنبال تبیین تاریخی یا تبیین حوادث خاص و وقایع منفرد است؛ تقریباً به‌طور طبیعی به سمت علل لازم/کافی^۲ سوق پیدا می‌کند، حتی اگر بدان خود آگاهی نداشته باشد؛ بنابراین تأکید مقاله حاضر بر پنداشت علّیت براساس علل لازم/کافی و مشتقات آن‌هاست؛ چون آن‌ها پیوند تنگاتنگی با مطالعات تبیینی در تاریخ دارند. این نوع علل را می‌توان به چهار دسته کلی تقسیم کرد^۳: علل لازم، علل کافی، علل لازم و کافی، و علل ناکازم؛ در واقع این چهار نوع علل می‌توانند پوشش به‌نسبت کاملی برای بحث علّیت در مطالعات تاریخی باشند.

الف) علل لازم

شاید از میان انواع علّت در تبیین‌های تاریخی، «علّت لازم» متداول‌ترین نوع علّت باشد. اگر X علّت لازم Y باشد، فرد می‌تواند X را بدون Y بیابد؛ ولی نمی‌تواند Y را بدون X

۱. منظور از اصطلاح «تابع»، چیزی است که در ریاضیات به کار می‌رود؛ یعنی تقارن بین دو متغیر.

۲. در اینجا دو واژه «علّت» و «شرط» به‌طور مترادف به کار گرفته شده‌اند؛ در واقع «علّت لازم/کافی» در علوم اجتماعی همان «شرط لازم/کافی» در منطق است.

۳. اقتباس از: ماهونی و همکاران ۲۰۰۹

پیدا کند؛ به عبارت دیگر یک علّت لازم متضمن این مدعا است که اگر آن علّت غایب باشد، نتیجه رخ نخواهد داد؛ حتی اگر حضور آن، وجود نتیجه را تضمین نکند؛ برای مثال وجود اکسیژن شرط لازم احتراق است؛ یعنی وجود اکسیژن به تنهایی موجب احتراق نمی‌شود، ولی نبود اکسیژن لزوماً موجب عدم احتراق می‌شود یا نمی‌توان در جایی بدون اکسیژن، احتراقی را دید؛ مثال مشهور علّت لازم در مطالعات علوم اجتماعی تاریخ محور را می‌توان در این جمله معروف بارینگتون مور (۱۳۶۹: ۱۲) یافت که «فقدان بورژوازی به معنای فقدان دموکراسی است»؛ یعنی یک طبقه بورژوازی قوی، شرطی لازم برای دموکراسی است.

بنابراین علّت لازم، متداول‌ترین نوع علّت در مطالعات تبیینی در تاریخ است، زیرا پیوند وثیقی میان استدلال علیّی از نوع شرط لازم و استدلال «شرطی خلاف واقع»^۱ وجود دارد که بیشتر تبیین‌های تاریخی مبتنی بر آن هستند. در علوم اجتماعی سنت دیرپایی وجود داشته است که «تاریخ» را براساس ساختن مدعاهایی به شکل شرطی‌های خلاف واقع^۲ تبیین می‌کنند؛ برای مثال ریمون آرون، جامعه‌شناس مشهور، همانند گالی، مورخ معروف، به صراحت اظهار کرده است که علّیت در تاریخ با شرطی‌های خلاف واقع، معین و مشخص می‌شود (گوئرتس و لوی، ۲۰۰۷: ۱۳)؛ در واقع اگر ادعا شود که الف علّت لازم ب است (در شرایط ج^۳) این گزاره دلالت بر آن دارد که «اگر الف رخ ندهد (در شرایط ج) آنگاه ب نیز رخ نخواهد داد»؛ پس یک قضیه علیّی به شکل شرط لازم به طور کامل بر شرطی خلاف واقع انطباق دارد یا به عبارت دیگر بیان منطقی شرط لازم به صورت «اگر الف (علّت) نباشد، ب (معلول) نیز نخواهد بود» به طور مستقیم حکایت از شرطی خلاف واقع می‌کند یا گفتن اینکه الف شرطی لازم برای ب است، همزمان به معنای این گزاره خلاف واقع است

1. Counterfactuals condition

۲. شرطی‌های خلاف واقع، شرطی‌هایی هستند که مفادشان حقیقتاً اتفاق نیفتاده است؛ در واقع یک گزاره خلاف واقع عبارت است از شرطیه‌ای که مقدم آن غیرواقعی و تالی آن حکایت می‌کند که عالم چگونه می‌بود اگر این مقدم، واقعی می‌بود. استدلال خلاف واقع یعنی کنکاش در چیزهایی که رخ نداده‌اند؛ ولی می‌توانستند رخ دهند. خلاف واقع‌ها، «آزمایش‌های ذهنی» هستند که با انجام آنها، این امکان برای ما فراهم می‌شود تا تاریخ را در ذهن خویش به شکلی نسبتاً متفاوت از آنچه که عملاً وقایع در آن رخ داده‌اند، تکرار کنیم (نک. به: طالبان، ۱۳۹۱).

۳. البته ج می‌تواند بر عوامل متعددی در سطوح مختلف تحلیل دلالت داشته باشد.

که بدون الف، ب رخ نخواهد داد.^۱ این پنداشت از علّت، به‌ویژه در تبیین‌های تاریخی عمومیت دارد: اگر ادعا شود که الف علت واقعه خاص تاریخی ب است، به‌نظر می‌رسد راهی جز این وجود ندارد که نشان دهیم این شرط خلاف واقع، صحیح است: اگر الف رخ نداده بود، واقعه ب نمی‌توانست رخ دهد (فیرون، ۱۹۹۶: ۴۰).

به‌همین جهت در مقایسه علل چهارگانه ذکر شده، شرط‌های لازم به‌دلیل آنکه به‌طور مستقیم بر یک خلاف واقع کلیدی دلالت دارند، در مطالعات تاریخی از اهمیت زیادی برخوردارند. تاریخ‌پژوهان متعددی این موضوع را بررسی کرده‌اند که اگر واقعه خاصی پیش نمی‌آمد، چه اتفاقی در تاریخ رخ می‌داد؛ برای مثال اگر ولیعهد اتریش (فردیناند) ترور نمی‌شد، جنگ جهانی اول رخ نمی‌داد (لبو، ۲۰۰۷) و اگر هیتلر نبود، جنگ جهانی دوم رخ نمی‌داد (مولر، ۱۹۹۱)، بدون امام‌خمینی انقلاب اسلامی ایران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ رخ نمی‌داد (حسینی، ۱۳۸۱)، بدون سیاست‌های نوسازی رژیم پهلوی، انقلاب ایران به‌وقوع نمی‌پیوست (آبراهامیان ۱۳۷۷) و اگر گورباچف نبود، جنگ سرد به‌پایان نمی‌رسید (انگلیش، ۲۰۰۷)، اگر فرانسه مشارکتی در جنگ استقلال آمریکا نداشت، انقلاب اجتماعی سال ۱۷۸۹ فرانسه رخ نمی‌داد (اسکاچپول، ۱۹۷۹: ۶۳) و اگر لویی شانزدهم مجلس ملی نداشت (یا آن مجلس را بهتر اداره می‌کرد) انقلاب اجتماعی در فرانسه ۱۷۸۹ رخ نمی‌داد (کایزر و لوی، ۱۹۹۶: ۱۸۹).

بسیاری از مورخان تأکید کرده‌اند که شروط لازم یا خلاف واقع‌ها در مطالعات تبیینی تاریخی، اجتناب‌ناپذیر هستند. آن‌ها این قضیه را مطرح کردند که بخش مهمی از مطالعه تاریخ عبارت از مطالعه علل رخدادهاست و تصریح کرده‌اند که هرگونه گزاره علی، متضمن فرض‌هایی است درخصوص اینکه چه چیزی می‌شد که اتفاق نیفتد، ولی در واقع، رخ داده است (لوی، ۲۰۰۸).

۱. برخی فیلسوفان بزرگ (هیوم و لویس) و بسیاری از روش‌شناسان، واژه «علت» را براساس شرط لازم خلاف واقع تعریف کرده‌اند: «الف علت ب است، اگر نبود الف موجب نبود ب شود» (هولند، ۲۰۰۱: ۱۵۵۰؛ گوئرتس و لوی، ۲۰۰۷: ۱۰).

فرگوسن (۱۹۹۹) براساس مطالعه تاریخی مفصل خویش، استدلال کرد که اگر بریتانیا در جنگ جهانی اول کنار می کشید، شاید انقلاب بلشویکی در روسیه، جنگ جهانی دوم و هلوکاست رخ نمی داد. در همه این مثال‌ها، باور نویسندگان بر این بوده است که در غیاب علّت یا شرط لازم، نتیجه موردنظر به وقوع نمی پیوست.

حاصل سخن آنکه، رویکرد علّی، شرط لازم یک استراتژی متداول در مطالعات تاریخی، و تبیین حوادث خاص و وقایع منفرد شده است.

(ب) علل کافی

با وجود سودمندی رویکرد شرط لازم در مطالعات تاریخی، این رویکرد نمی تواند برخی علل را که شرط کافی برای تحقق یک نتیجه‌اند، در خود جای دهد. در یک مورد منفرد، وقتی علّت کافی وجود داشته باشد، غیاب علّت به صورت شرطی خلاف واقع نمی تواند تغییری در نتیجه به وجود آورد؛ چون علّت کافی علّتی است که حضورش ناگزیر به معلول (نتیجه) منجر می شود (گرچه آن معلول می تواند توسط علل دیگر نیز رخ دهد) ولی غیابش هیچ گونه دلالت ضروری برای معلول ندارد؛ پس اگر X علّت کافی Y باشد، فرد می تواند Y را بدون X بیابد، ولی نمی تواند X را بدون Y پیدا کند.

برخی تحلیلگران کیفی در مطالعات تاریخی شان از این رویکرد علّی استفاده کرده‌اند؛ برای مثال ماهونی استدلال کرد که استعمار گسترده اسپانیا در هر کشوری، شرطی کافی برای توسعه نیافتگی اجتماعی آن کشور بوده است (۲۰۰۴: ۸۴)؛ همچنین دانیل گلدهگن (۱۹۹۶) استدلال کرد که یک فرهنگ کینه توزانه ضد نژاد سامی کافی بود تا علّت و انگیزشی برای آلمان‌ها در کشتن یهودی‌ها باشد. عوامل علّی بدیل، همچون وجود حزب نازی و هیتلر نیز ممکن است که به نتیجه مشابهی رسیده باشد؛ در حال ضد نژاد سامی بودن آلمان‌ها به خودی خود کافی بود تا بنیانی انگیزشی برای هولوکاست فراهم کند (ماهونی و همکاران، ۲۰۰۹: ۱۲۱)؛ با همین قیاس می توان به این استدلال اشاره کرد که در انقلاب ایران، سیاست‌های مدرنیستی و غرب‌گرایانه رژیم شاه به منظور تغییر نظام ارزشی ایران، شرطی کافی برای واکنش تند روحانیت شد (مشیری، ۱۳۸۴).

با وجود تذکر ناگل مبنی بر آنکه پژوهشگران اجتماعی به ندرت در موقعیتی قرار دارند که بتوانند شرط کافی وقوع حوادث مورد تحقیق خویش را بیان کنند و فقط قادرند برخی از شروط لازم را برای این وقایع خاطر نشان سازند (کوهن، ۱۳۶۹: ۵۴)؛ ولی در اهمیت پنداشت علّیت به مثابه شرط کافی، همین بس که سؤال مربوط به اینکه چرا یک واقعه تاریخی رخ داده است، در اساس پرسشی معطوف به شرط کافی است نه شرط لازم! افزون بر این گزاره مشهور علیّی در منطق تبیین در علوم اجتماعی، یعنی «اگر p آنگاه q » و همچنین مدل قانون فراگیر همپل از تبیین مبنی بر اینکه «اگر C_1 و C_2 و ... و C_k آنگاه E » یا نسخه احتمال گرایانه آن یعنی «اگر C_1 و C_2 و ... و C_k آنگاه احتمالاً E » همگی صورت منطقی شرط کافی هستند.

ج) علل لازم و کافی

اگر X «علت لازم و کافی» Y باشد، X و Y همیشه با هم هستند و فرد نمی‌تواند یکی را بدون دیگری پیدا کند؛ به عبارت دیگر اگر الف علت لازم و کافی ب باشد، الف علت انحصاری ب خواهد بود؛ به نحوی که حضور الف موجب حضور ب و نبود الف هم موجب نبود حضور ب می‌شود؛ مثلاً اگر «شکاف طبقاتی ادراک شده توسط طبقه تحت ستم» را علت لازم و کافی انقلاب بدانیم، وجود آن موجب تکوین انقلاب و نبود آن موجب نبود انقلاب می‌شود؛ البته چنین علل انفرادی‌ای در علوم اجتماعی، که شرط لازم و کافی یا علت انحصاری برای یک پیامد یا نتیجه معین باشند، بسیار نادر هستند؛ در واقع بسیار مشکل - و شاید محال - است که نمونه‌هایی از این نوع علل را در ادبیات علوم اجتماعی پیدا کنیم؛ با وجود این دانشمندان و روش‌شناسان علوم، تأکید کرده‌اند که هدف و آرمان اصلی تحلیل علیّی، رسیدن به همین نوع از علّیت است؛ به همین دلیل و با وجود نادر بودن یا نبودن «علت لازم و کافی منفرد» در علوم اجتماعی، دانش پژوهان به «علت مرکب» یا ترکیبی از چندین عامل علیّی مختلف روی آوردند که برای معلولی خاص، شرط لازم و کافی باشد؛ برای مثال برخی دانش پژوهان در حوزه مطالعات انقلاب تصریح کرده‌اند که

اگر پنج عامل زیر به‌طور همزمان رخ دهند و با یکدیگر ترکیب شوند، شرط لازم و کافی برای موفقیت یک جنبش انقلابی شکل می‌گیرد:

۱) سرخوردگی توده‌ای منجر به خیزش‌های مردمی در میان جمعیت شهری یا روستایی؛

۲) جنبش‌های سیاسی نخبگان ناراضی؛

۳) انگیزه‌های وحدت‌بخش؛

۴) یک بحران سیاسی جدی که توانایی‌های اداری و قهری دولت را فلج می‌کند؛

۵) زمینه مساعد جهانی که اجازه شکل‌گیری را می‌دهد یا آن را تحمیل می‌کند (دفرنزو، ۱۳۷۹: ۲۰). همچنین، جانسون استدلال نمود که ترکیبی از نظام اجتماعی نامتعادل به‌همراه رکود قدرت و ظهور عوامل شتاب‌زا در مجموع شرط لازم و کافی انقلاب هستند (۱۳۶۳، ۷-۹۶). این نوع پنداشت از علّیت، به‌مثابه علّت مرکّب با نوع بعدی از مفهوم علّت، یعنی علل ناکازم، پیوند وثیقی دارد.

د) علل ناکازم

مشکل اصلی پنداشت علّیت به‌عنوان شرط لازم/کافی این است که در علوم اجتماعی و مطالعات تاریخی بیشتر علّت‌های منفرد هیچ‌گاه به‌صورت فقط لازم و یا فقط کافی یافت نمی‌شوند؛ به‌عبارت‌دیگر پیامدها در علوم اجتماعی و رخدادها در تاریخ، تک‌علّتی نیستند و معمولاً یک شرط علیّ منفرد، نه شرط لازم و نه شرط کافی است؛ بلکه شروط علیّ تنها در ترکیب با یکدیگر علّت کافی برای نتیجه‌ای خاص می‌شوند.^۱ در زندگی روزمره نیز همواره می‌توان به نمونه‌هایی از علل اشاره کرد که نه لازم و نه کافی هستند؛ برای مثال سکنه قلبی برای مرگ، سیگاری بودن برای سرطان ریه، و سرعت غیرمجاز برای تصادف اتومبیل نه علّت لازم و نه علّت کافی هستند. تأمل در هریک از این نمونه‌ها مشخص می‌کند که یک علّت در ترکیب با سایر علل، نتیجه‌ای خاص را به‌بار می‌آورد؛ درواقع

۱. تعریف استوارت میل از علّت به معنای حاصل جمع همه شروط لازم (پارکینسون، ۱۳۸۴: ۲۱۵) بر «علّت کافی مرکّب» دلالت دارد.

ترکیب بزرگ‌تری از چندین عامل علی وجود دارد که یک نتیجه یا معلول را به‌بار می‌آورد نه یک عامل منفرد.

این نوع علل در سنت پژوهشی کیفی به علل ناکازم^۱ مشهورند که مورخان به‌وفور و بدون التفات روش‌شناسانه به آن، در تبیین‌های تاریخی خویش از آن استفاده می‌کنند. گفتنی است که اصطلاح ناکازم متعلق به فیلسوف معاصر «مکی» است که آن را به شرح زیر تعریف کرده است:

علت ناکازم (INUS) جزء غیرکافی (I)^۲ ولی لازم (N)^۳ از شرطی است که آن شرط خودش، غیرلازم (U)^۴ ولی کافی (S)^۵ برای معلول است (مکی، ۱۹۸۰: ۶۲).

این‌گونه عوامل علی را ناکازم می‌نامند؛ چون هریک از علل، به‌طور انفرادی برای یک نتیجه یا معلول نه لازم و نه کافی هستند؛ بلکه در درون، ترکیبی بزرگ‌تر است که آن ترکیب برای نتیجه یا معلول «شرطی کافی» (ولی غیرلازم) است.

در مطالعات تاریخی فرض بر این است که حوادث منفرد واجد یک علت نیستند؛ بلکه مورخ باید مجموعه‌ای از عوامل علی مرتبط را همچون علت ترکیبی چندگانه تحلیل کند؛ درواقع بیشتر تبیین‌های تاریخی ترکیبی از چندین عامل علی را در به‌وجود آمدن پیامدهای خاص مطرح می‌کنند. هریک از این عوامل علی به‌طور انفرادی، علت ناکازم‌اند؛ یعنی نه شرط لازم و نه شرط کافی‌اند. درعوض آن‌ها جزء لازم از یک ترکیب کلی هستند که این ترکیب کلی برای آن نتیجه، شرط کافی است. همان‌طور که گوج گفته است:

«از تبیین‌های تاریخی بیش از این نمی‌توان خواست که شرایطی را نشان دهند از نظر زمانی مقدم یا مقارن با حادثه‌ای که باید تبیین شود، به‌قسمی که این شرایط بر روی هم شرط کافی حدوث حادثه باشند، اگرچه هریک به‌تنهایی شرط لازم نباشند» (گارتنر، ۱۳۷۲: ۳۲۹)؛ برای مثال در توضیح علت حمله چنگیز به ایران، ترکیبی از چهار عامل زیر برای تبیین آن واقعه مطرح شده است (حضرتی ۱۳۹۰: ۶-۱۱۵):

1. INUS
2. Insufficient
3. Necessary
4. Unnecessary
5. Sufficient

الف) دستیابی مغول به مراتع و طبیعت حاصلخیز خراسان؛

ب) انجام رسالت الهی چنگیز که خود را نماینده‌ی خدای آسمان در روی زمین می‌دانست؛

ج) آگاهی از ضعف ساختاری و وضعیت متزلزل امپراطوری خوارزمشاهی؛

د) اطمینان به پیروزی بر سلطان محمد به دلیل برتری‌های فردی و شخصیتی چنگیز نسبت به سلطان محمد خوارزمشاه.

اگر بخواهیم علّیت را در این تبیین تاریخی تشریح کنیم، باید بگوییم ترکیب چهار عامل مذکور، شرط / علّت کافی حمله‌ی چنگیز به ایران و تک‌تک عوامل چهارگانه‌ی ذکر شده، هریک شرط / علّت ناکازم بوده‌اند؛ همچنین رویکرد علل ناکازم نشان می‌دهد که ممکن است ترکیب‌های متفاوتی از عوامل وجود داشته باشند که شرط کافی برای یک تکوین، یک نتیجه یا معلول واحد شوند؛ برای مثال معلول واحد انقلاب می‌تواند در انقلاب فرانسه از ترکیب علی الف به وجود آمده باشد. در انقلاب روسیه از ترکیب علی ب، در انقلاب چین از ترکیب علی ج، در انقلاب ایران از ترکیب علی د، و... هریک از ترکیب‌های الف تا د برای معلول انقلاب، شرط کافی هستند و تک‌تک اجزا یا عوامل منفرد در درون هریک از ترکیب‌های الف تا د، علّت ناکازم هستند.

در جمع‌بندی تیپولوژی علل در مطالعات تاریخی، لازم است دوباره تأکید شود که چون هریک از این علل چهارگانه (لازم، کافی، لازم و کافی، و ناکازم) می‌توانند در تبیین‌های تاریخی استفاده شوند، هنگامی که یک محقق در مطالعه‌ی تاریخی خویش برخی عوامل یا وقایع خاص را علّتی برای حادثه‌ای معین می‌داند، باید مشخص کند که آن واقعه یا عامل علی با کدام یک از این چهار نوع علّیت مطابقت دارد. سایر تقسیم‌بندی‌های علّیت را می‌توان به ترمینولوژی ساده‌تر و روشن‌تر شرط لازم / کافی ترجمه کرد؛^۱ برای مثال

۱. حتی حکمای مسلمان متأخر نیز به این مسئله اذعان کرده‌اند؛ برای مثال استاد مطهری می‌نویسد: امروزه اصطلاح خوبی شایع است که همه‌ی انواع علّت را «شرط» می‌نامند و شرط را به شرط لازم و شرط کافی تقسیم می‌کنند. شرط لازم همان است که در قدیم آن را «علّت ناقصه» می‌گفتند که ذاتش (یا وجودش) برای مشروط، لازم هست ولی کافی نیست. شرط لازم و کافی همان است که در اصطلاح قدیم «علّت مستقله» یا «علّت تامه» نامیده می‌شد که افزون‌بر

ملائنی (۱۳۸۶: ۱۶۷) در تبیین رخداد‌های تاریخی به‌طور کلی دو نوع علت را بازشناسی کرده است: علت دور (علل ساختاری، محوری، اصلی، بنیادین) و علت نزدیک (علل مُعده، فوری، جرقه‌ها). در صورتی که هر یک از این نوع علت کلی و مبهم را به‌طور منفرد، می‌توان شرط لازم به‌شمار آورد؛ چون بدون حضور آن‌ها رخداد‌های تاریخی موردنظر اتفاق نمی‌افتادند؛ افزون‌براینکه ترکیب‌های خاصی از آن‌ها می‌توانند برای تکوین هر یک از این رخداد‌های تاریخی شرط کافی باشند.

انواع علت و روایت تاریخی

«تاریخ» به‌صورت سنتی «روایت» محسوب شده است. بخش مهمی از تاریخ، روایت‌هایی علی‌اند که به‌طور ایدئال چرایی و چگونگی حوادث تاریخی را تبیین می‌کنند؛ در واقع جوهر مطالعات تاریخی، آشکار کردن روایت‌های تاریخی به‌شیوه «تجزیه فرآیند» است که در آن یک روایت تاریخی مرکب و پیچیده را به مراحل، رخدادها، یا حوادثی که به‌صورت توالی علی به یکدیگر متصل شده‌اند، تجزیه می‌کنیم (گلدستون، ۱۹۹۷: ۱۱۲). مفهوم روایت، در این روش به‌طور کلی به «فرآیند» یا «قصه تکوین واقعه» اشاره می‌کند؛ یعنی یک فرآیند مربوط به رابطه بین حوادث و وقایع مختلف را به‌صورت یک داستان از نقطه آغاز تا پایانش نقل می‌کند (ابوت، ۱۹۹۲: ۴۲۸)؛ در واقع روایت، بیان مجموعه‌ای از وقایع به‌صورت حلقه‌های متصل به‌هم است که علت (ها) را به معلول وصل می‌کند؛ البته تفاوت این رویه با روایت‌پردازی‌های معمول تاریخی این است که در اینجا فقط به توالی و ترتیب زمانی وقایع و رخدادها (کرونولوژی) اکتفا نمی‌شود؛ بلکه، بر سرشت علی یا تکوینی آن نیز تأکید می‌شود؛ به‌بیان‌دیگر در رویه روایت علی در مطالعات تاریخی، واقعه منفرد همچون محصول و نتیجه نهایی در فرآیند یا توالی وقایعی که به آن منجر شده است، تحلیل می‌شود؛ از این رو باید جدا از توصیف توالی و ترتیب تاریخی و زمانی میان وقایع،

اینکه وجودش لازم است، کافی هم هست؛ یعنی تحقق آن شرط برای تحقق مشروط کفایت می‌کند و به چیز دیگری احتیاج نیست. برطبق این شیوه نام‌گذاری می‌توان جزء آخر علت تامه را «شرط کافی» نامید (۱۳۸۴: ۲۲۵).

۱. البته، باید اذعان کرد که کلیه توضیحات مورخان از حوادث تاریخی شکل روایتی ندارد.

نشان داده شود که هر واقعه نیز به واقعه بعدی منجر شده و در پایان این تسلسل علّی، واقعه تحت بررسی به وجود آمده است (نک. به: فای، ۱۳۸۱: ۲۹۶؛ نوذری، ۱۳۷۹: ۳۷-۴۳).

تبیین‌های تاریخی بیشتر به تسلسل یا توالی‌هایی از عوامل علّی بهم پیوسته ارجاع دارند و نتایج یا پیامدها به وسیله وقایع به هم پیوسته‌ای که در طول زمان برملا می‌شوند، تبیین می‌گردند؛ در واقع پژوهشگران تاریخی معمولاً پیامدها یا نتایج را از طریق ردیابی توالی حوادثی که آن‌ها را به بار آورده است، تبیین می‌کنند (ماهونی و همکاران، ۲۰۰۹: ۱۲۸)؛ به همین دلیل در بسیاری اوقات از «زنجیره حوادث» یاد می‌شود، زنجیره‌ای که به تکوین برخی حوادث یا نتایج مهم تاریخی منجر می‌شود. افزون‌براین تاریخی تلقی کردن یک پدیده (جنگ جهانی اول یا انقلاب ایران) اغلب به معنای آن است که پدیده مزبور محصول عمل یک زنجیره علّی از وقایع است؛ به بیان دیگر هر واقعه تاریخی، فرآیند یا زنجیره علّی ویژه‌ای دارد که از طریق آن تولید و تبیین می‌شود.

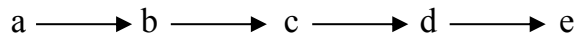
به هر صورت استعاره زنجیره، موضوع تبیین‌های علّی چندعاملی را مطرح می‌کند که هر یک از پیوندهای موجود در زنجیره می‌تواند علت آن نتیجه باشد؛ به طور کلی تر استعاره زنجیره به ما اجازه می‌دهد که به مسئله روایت تاریخی و فرآیند علّی مندرج در آن پردازیم. اکنون مسئله اصلی آن است که یک روایت تاریخی یا زنجیره علّی را چگونه می‌توان بر اساس اصطلاحات شرط/علّت لازم و شرط/علّت کافی توضیح داد؟؛ به عبارت دیگر، چگونه می‌توان شرط/علّت لازم و شرط/علّت کافی را به عنوان قطعات اصلی سازنده روایت‌های تاریخی در این زنجیره‌های علّی گنجانید؟

اغلب زنجیره‌های علّی به شکل صوری «A ← B ← C ← D» بیان می‌شوند. این فلش‌ها می‌توانند بازنمای شرط/علّت کافی و یا شرط/علّت لازم باشند.

زنجیره‌های علّی شرط کافی

معمولاً هنگامی که پژوهشگران تاریخی از فلش‌ها برای بیان علّیت استفاده می‌کنند، معنادارترین تفسیر شرط کافی است. علت آن است که یک شرط کافی، پیوند بعدی در زنجیره را به وجود می‌آورد، چیزی که درباره پیوند شرط لازم صدق نمی‌کند. درک این

نکته دارای اهمیت به‌سزایی است که در اکثر قریب به اتفاق مطالعات تاریخی هدف اصلی، تبیین چگونگی به‌وجود آمدن واقعه‌ای خاص، یعنی تعیین شرط کافی برای آن واقعه است؛ برای مثال در تبیین وقوع جنگ جهانی اول، آن را در یک پیوستار یا زنجیره علی شرط کافی به شکل نمادین زیر قرار داده‌اند تا مراحل مختلف وقوع آن روشن شود:



براساس این روایت تاریخی یا زنجیره علی، e یا متبیین (وقوع جنگ جهانی اول) نتیجه‌ای از یک فرآیند تاریخی است که در وضعیت معین و خاص تاریخی، a (ترور ولیعهد اتریش) منجر به b (اعلان جنگ اتریش علیه صربستان) و b (اعلان جنگ اتریش علیه صربستان) منجر به c (اعلان جنگ روسیه علیه اتریش) و c (اعلان جنگ روسیه علیه اتریش) منجر به d (اعلان جنگ آلمان علیه روسیه) و سرانجام d (اعلان جنگ آلمان علیه روسیه) منجر به e (وارد شدن همه کشورها در جنگ) شده و وقوع جنگ جهانی اول تبیین می‌شود.

زنجیره‌های علی شرط لازم

در روایت تاریخی به‌شکل زنجیره علی مشتمل بر شروط لازم، اگر هر پیوندی غایب شود، نتیجه یا معلول رخ نخواهد داد؛ به‌بیان‌دیگر در زنجیره‌های تاریخی حوادث که هر پیوند یک شرط لازم باشد، حذف یک پیوند به‌منزله گسسته شدن زنجیره و عدم تحقق پیامد است؛ پس اگر روایتی تاریخی، زنجیره‌ای علی از تکوین واقعه‌ای را توصیف کند، در این صورت ما واجد مجموعه‌ای از شروط لازم با تسلسل زمانی برای واقعه موردبررسی هستیم (کل زنجیره، شرط کافی و تک‌تک اجزای زنجیره، شرط لازم برای تکوین واقعه مزبور بوده‌اند).

گفتنی است که روایت‌پردازی سنتی در تاریخ، بیشتر بر تصمیمات کلیدی افراد یا کارگزاران مختلف در فرآیندی که در طول زمان به واقعه‌ای خاص منجر شده است، تأکید دارد؛ همچنین بسیاری از روایت‌های تاریخی دربردارنده عوامل زمینه‌ای یا ساختاری بخشی

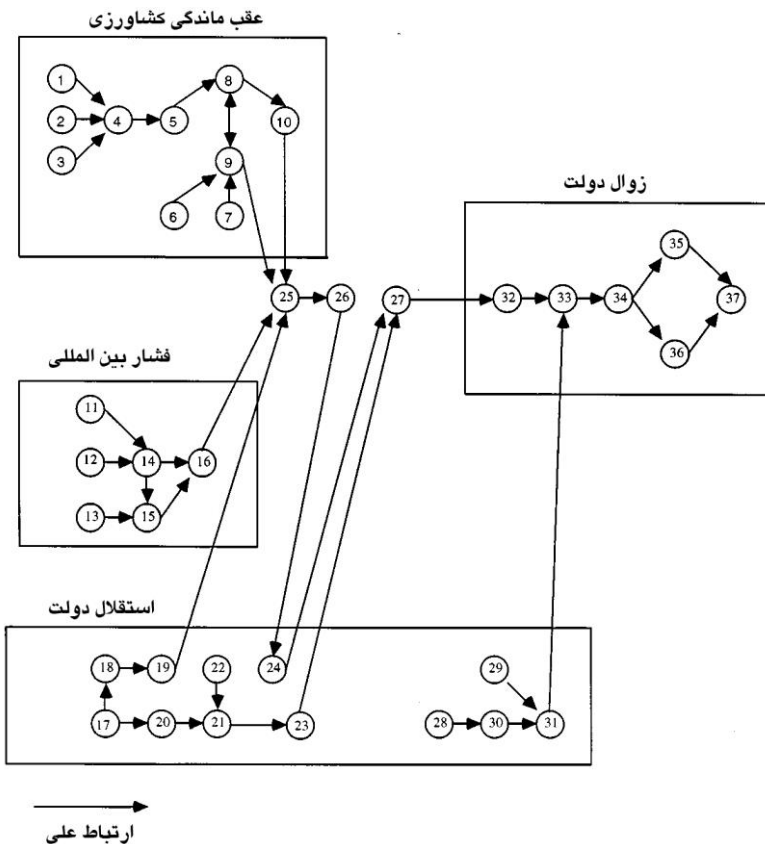
از تحلیل هستند؛ ولی تأکید اصلی بیشتر بر زنجیره‌های علّی مبتنی بر تصمیمات به نسبت خاص کارگزاران فردی است که در پیوند با یکدیگر، واقعه تاریخی را به بار می‌آورند؛ زیرا روایت‌های تاریخی اغلب درباره کنش‌های افراد مهم و کلیدی از حیث سیاسی و اجتماعی است. عجیب نیست که شروط لازم یا خلاف‌واقع‌های مربوط به افراد در تبیین‌های تاریخی بسیار متداول باشند. یک مثال آشکار، اهمیت علّی گورباچف در تغییرات زنجیره‌ای منجر به پایان جنگ سرد است؛ در واقع برای تبیین پایان جنگ سرد، بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی تاریخ‌محور، گورباچف را شرطی لازم در زنجیره علّی در نظر گرفته‌اند؛ همچنین بدون هیتلر، زنجیره علّی منجر به وقوع جنگ جهانی دوم گسسته شده و این جنگ رخ نمی‌داد (نک: کوئرتس و لوی، ۲۰۰۷).

البته همواره باید به خاطر داشت که زنجیره‌های علّی به صورت شرط لازم، ناکامل هستند؛ در حالی که شرط کافی این گونه نیست. علت آن است که وجود یک شرط لازم پیوند بعدی را ممکن (نه ضروری) می‌کند و عوامل دیگری باید برای تبیین چگونگی رخ دادن آن حادثه اضافه شوند.

شاید پیشرفته‌ترین کاربرد از زنجیره‌های علّی به صورت شرط لازم را بتوان در «تحلیل واقعه - ساختار»^۱ (گریفین، ۱۹۹۳؛ گریفین و کورستاد، ۱۹۹۸) یافت که بسط‌یافته‌ترین تکنیک برای روایت علّی در مطالعات تاریخی است. تحلیل واقعه - ساختار فراهم‌آورنده دستگامی‌صوری برای تجزیه کردن وقایع کلان تاریخی و بازسازی یا سازماندهی مجدد اجزای تشکیل‌دهنده آن‌ها به مثابه تفسیری علّی از فرآیندهای تاریخی است. تحلیل واقعه - ساختار، می‌تواند از طریق مشخص کردن فرآیندهای پیونددهنده علّی میان عوامل مختلف، روایت‌های علّی تاریخی را محکم‌تر کند.

نکته اصلی در تحلیل واقعه - ساختار آن است که هر واقعه موجود در یک روایت تاریخی همچون شرط لازم برای وقایع بعدی است. یک نمونه مناسب از کاربرد روایت علّی برای مقایسه ساختارهای واقعه در اثر اسکاکیپول در خصوص انقلاب‌های اجتماعی (۱۹۷۹) یافت می‌شود؛ در واقع مطالعه اسکاکیپول افزون‌بر مقایسه نمودن سیستماتیک چند

انقلاب تاریخی با یکدیگر، واجد یک مؤلفه قوی «روایتی» نیز هست؛ بدان معنا که وی انقلاب‌ها را محصولی منحصر به فرد که با نظم زمانی معینی آشکار شده‌اند و نیز سلسله حوادث و وقایعی که به طور متوالی در درون هریک از انقلاب‌ها رخ داده‌اند، تحلیل کرده است (گریفین، ۱۹۹۲: ۴۰۵). هر چند امکان‌پذیر نیست که خلاصه‌ای از استدلال روایتی اسکاکپول در اینجا ارائه شود؛ ولی نمودار زیر به صورت شماتیک، روایت اسکاکپول را برای یک بخش از استدلال علی وی، یعنی وضعیتی که به زوال دولت در فرانسه منجر شده است، ارائه می‌دهد (ماهونی، ۱۹۹۹: ۱۱۶۶).



نمودار ۱: روایت علی اسکاکپول از زوال دولت در فرانسه^۱

۱. تمام صفحات از کتاب «دولت‌ها و انقلابات اجتماعی» اسکاکپول (۱۹۷۹) اخذ شده‌است.

۱. روابط مالکیت ارضی مانع ورود تکنولوژی‌های جدید کشاورزی شد (ص ۵۵)؛
۲. ابداع هر نوآوری کشاورزی به دلیل نظام مالیاتی با مانع روبه‌رو بود (ص ۵۵)؛
۳. رشد اقتصادی کند و یکنواخت، مانع نوآوری کشاورزی بود (ص ۵۵)؛
۴. عقب‌ماندگی کشاورزی فرانسه به‌ویژه در برابر انگلستان (ص ۵۶)؛
۵. وجود بازار داخلی کساد برای کالاهای صنعتی (ص ۵۶-۵۵)؛
۶. معضلات مربوط به حمل‌ونقل داخلی (ص ۵۶)؛
۷. رشد جمعیت (ص ۵۶).
۸. ناکامی در دستیابی به پیشرفت صنعتی (ص ۵۶)
۹. ناکامی در حفظ و ارتقاء رشد اقتصادی (ص ۵۶)
۱۰. ناتوانی رقابت با انگلستان (ص ۵۶)
۱۱. پیروزی‌های نخستین نظامی فرانسه در دوران سلطنت لویی چهاردهم (ص ۵۴)
۱۲. بسط بلندپروازی‌ها و جاه‌طلبی‌های دولت (ص ۵۴)
۱۳. موقعیت جغرافیایی فرانسه در برابر انگلستان (ص ۶۰)
۱۴. جنگ‌های متعدد و مکرر (ص ۵۴، ۶۰، ۶۳)
۱۵. لزوم تخصیص منابع به ارتش و نیروی دریایی (ص ۶۰)
۱۶. شکست‌های مکرر در جنگ (ص ۵۴، ۶۰، ۶۱، ۶۳)
۱۷. تکوین حکومت مطلقه سلطنتی، تمرکززدایی از مؤسسات برجامانده از قدیم (ص ۵۳-۵۲)
۱۸. معاف بودن معمول طبقه حاکم از مالیات‌ها (ص ۶۱-۶۰)
۱۹. مواجه شدن دولت با فشارها و محظورات ناشی از وام‌ها (ص ۶۱)
۲۰. شالوده‌انسجام اجتماعی طبقه حاکم بر مالکیت بخش‌های قابل توجهی از اراضی کشاورزی استوار بود (ص ۵۹-۵۶؛ ۶۲-۶۱)
۲۱. طبقه حاکم برای به‌تعویق انداختن قانون سلطنتی، حق قانونی داشت (ص ۶۲)
۲۲. طبقه حاکم بر دفاتر اداری کنترل داشت (ص ۶۲-۶۱)

۲۳. طبقه حاکم قادر به ممانعت از اصلاحات دولتی بود (ص ۶۴-۶۱)
۲۴. مقاومت طبقه حاکم در برابر اصلاحات مالی دولت (ص ۶۲)
۲۵. مشکلات و معضلات مالی زیاد دولت (ص ۶۳)
۲۶. تلاش‌های دولت برای انجام اصلاحات مالی و مالیاتی (ص ۶۴)
۲۷. شکست اصلاحات مالی (ص ۶۵-۶۳)
۲۸. استخدام افسران نظامی از طبقات ممتاز (ص ۶۵)
۲۹. انباشت نارضایتی‌های افسران نظامی از شاه و دربار سلطنتی (ص ۶۵)
۳۰. هم‌ذات‌پنداری افسران نظامی با طبقه حاکم (ص ۶۵)
۳۱. بی‌میلی ارتش نسبت به سرکوب مقاومت طبقه حاکم (ص ۶۵-۶۴)
۳۲. عمیق و عمیق‌تر شدن بحران مالی (ص ۶۴)
۳۳. فشارها برای به‌وجود آوردن مجلس قانون‌گذاری (ص ۶۴)
۳۴. برپاکردن مجلس مقننه توسط شاه (ص ۶۴)
۳۵. گسترش اعتراضات مردمی (ص ۶۶)
۳۶. کشمکش میان اعضای طبقه حاکم در مجلس قانون‌گذاری، فلج‌شدن رژیم کهنه (ص ۶۵)
۳۷. شورش و انقلاب شهری دولت موجود فرو می‌ریزد (ص ۶۷-۶۶)

همان‌طور که ملاحظه می‌شود روایت تاریخی اسکاکپول از زنجیره‌های به‌هم پیوسته وقایع، درهم‌بافتگی یا پیچیدگی عوامل علی را بیان می‌کند؛ و شناختی تفصیلی را براساس شرح تاریخی از زوال دولت در فرانسه برطبق چندین مرحله ریز نشان می‌دهد. دیاگرام مزبور همچنین نشان‌دهنده نقشی است که هریک از وقایع و رخداد‌های خاص در استدلال اسکاکپول بازی می‌کند و به فرد اجازه می‌دهد تا برخی نقاط تقاطع زنجیره‌های علی را تشخیص داده و ببیند که دقیقاً چطور و چگونه این سه فرآیند متمایز و مجزا با یکدیگر تلاقی می‌کنند؛ مثلاً سه زنجیره علی مزبور در دایره ۲۵ با هم تلاقی کرده تا «مشکلات عمده مالی دولت» را به‌بار آورند که سنگ بنای اصلی به‌زوال دولت در فرانسه منجر شده

است؛ بار دیگر یادآوری می‌شود که بنا به استدلال گریفین (۱۹۹۳) در این زنجیره‌های وقایع تاریخی، هر واقعه شرط لازم برای وقایع بعدی است.

نتیجه

با وجود پنداشت‌ها و جهت‌گیری‌های متفاوت به علّیت، روش‌شناسان تاریخ‌محور در علوم اجتماعی یک جهت‌گیری ساده را اتخاذ کرده‌اند که ریشه در فلسفه و منطق دارد. با این جهت‌گیری منطقی می‌توان علّت را در یک مورد منفرد همچون چیزی که برای یک نتیجه یا معلول شرط لازم/ کافی است، تعریف کرد. لازم است گفته شود که ایده علّیت به‌عنوان شرط لازم، از یک سنت دیرپای فلسفی - منطقی پیروی می‌کند.^۱ بررسی علّیت در یک مورد منفرد معمولاً برحسب یک شرط لازم خلاف واقع بدین شرح صورت می‌گیرد: «اگر الف نبود آنگاه ب نیز نبود»؛ از این رو الف یک علّت ب است؛ چون بدون الف، ب نمی‌توانست رخ دهد.

علّیت به معنای شرط لازم در تبیین‌های تاریخی عمومیت داشته است؛ هرچند با اصطلاحات دیگری بیان شده باشد. در ادبیات علوم اجتماعی و تحلیل‌های تاریخی به-کارگیری اصطلاحاتی همچون انبار باروت، روزنه‌های فرصت، پیش‌شرط‌ها، ملزومات ساختاری، بسترها یا زمینه‌ها، تسهیل‌کننده‌ها، جرقه‌ها، عوامل شتاب‌زا و... همگی بر شروط لازم دلالت دارند؛ به عبارت دیگر گرچه دانش‌پژوهان می‌توانند در مطالعات و تحلیل‌های تبیینی‌شان از اصطلاحات بدیلی برای بیان شرط لازم استفاده کنند؛ ولی مدلول و مفاد همه آن‌ها یکی است؛ چون اگر آن عامل علی نبود، نتیجه یا پیامد هم نبود.

اگرچه سودمندی رویکرد شرط لازم در مطالعات تاریخی امری مبرهن است، ولی پرسش اصلی مربوط به مطالعات تبیینی در تاریخ مبنی بر آنکه «چرا یک واقعه خاص رخ داده است؟» پرسشی معطوف به یافتن شروط لازم نیست؛ بلکه یافتن شرط یا علّت کافی است. علّت کافی، علّتی است که حضورش به معلول یا نتیجه منجر می‌شود؛ گرچه آن معلول می‌تواند با علل دیگر نیز رخ دهد. تا هنگامی که شرط یا علّت کافی وقوع حادثه

۱. برای مروری بر ایده علّیت مبتنی بر شرط لازم در میان فیلسوفان بزرگ رجوع کنید به: گوئرتس، ۲۰۰۳.

تاریخی تشریح نشود، تبیین ما کامل نخواهد بود؛ ولی مشکل اصلی در مطالعات تاریخی، پیدا کردن علتی منفرد به‌عنوان شرط کافی است. در واقع عوامل علی مختلف در ترکیب با یکدیگر علت کافی برای نتیجه‌ای خاص می‌شوند. این نوع علل در ادبیات روش‌شناسی به نام علل ناکازم مشهورند.

علل ناکازم یا «علت مرکب و متلاقی»^۱ بر این معنا دلالت دارند که اجزای هر ترکیب علی - که برای وقوع معلول شرط کافی به حساب می‌آید - هر یک شرطی لازم برای آن شرط کافی هستند؛ در واقع هنگامی که با یک علت مرکب که شرط کافی برای یک معلول است، سروکار داریم، با نبودن هریک از اجزای آن علت (که طبق تعریف علت ناکازم، شرط لازم برای آن علت مرکب محسوب می‌شوند) شرط کافی وجود نخواهد داشت؛ چون از رسیدن مجموع علل (شروط لازم) به حد صد درصد (= شرط کافی) و محقق شدن معلول از طریق آن شرط کافی خاص، جلوگیری می‌کند.

علل ناکازم را می‌توان برای تبیین‌های فرآیندی یا روایت‌های تاریخی نیز به کار برد. اگر تبیین‌های فرآیندی یا روایت‌های تاریخی در مقام بیان مجموعه‌ای از وقایع به صورت حلقه‌های متصل به هم باشند که علت (ها) را به معلول وصل می‌کنند؛ تمام حلقه‌ها (فرآیند) شرط کافی و تک‌تک حلقه‌ها علل ناکازم برای وقوع معلول محسوب می‌شوند.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷). *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی. نشر نی.
- پارکینسون، جی. اچ. ار (۱۳۸۴). «انواع مختلف علت»؛ مسعود، صادقی. «نامه حکمت». ش ۵، صص ۲۰۷-۲۳۲.
- جانسون، چالمرز (۱۳۶۳). *تحول انقلابی*. ترجمه حمید الیاسی. امیرکبیر.

۱. لبو (۲۰۰۷: ۹۰) یک تلاقی را جریانی چندگانه از علل مستقل که با هم یک نتیجه را به وجود می‌آورند، در نظر می‌گیرد. وی جنگ جهانی اول را محصولی از تلاقی غیرخطی چندین زنجیره علی می‌نگرد که نتایج پیش‌بینی نشده‌ای را به بار آورد (گوئرتس و لوی، ۲۰۰۷: ۳۸).

- حسینی، حسین (۱۳۸۱). **رهبری و انقلاب: نقش امام خمینی در انقلاب اسلامی ایران**. پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- حضرتی، حسن (۱۳۹۰). **روشن پژوهش در تاریخ شناسی**. پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- دفرنزو، جیمز (۱۳۷۹). **انقلاب اسلامی از چشم انداز نظری**. ترجمه حمیرا مشیرزاده. مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- روزنبرگ، الکس (۱۳۸۴). **فلسفه علم**. ترجمه مهدی دشت بزرگی و فاضل اسدی امجد. طه.
- زاگورین، پرز (بهار ۱۳۸۰). «پست مدرنیسم و نظریه تاریخ». ترجمه حسینعلی نوذری. **فصلنامه تاریخ معاصر ایران**، ش ۱۷.
- طالبان، محمدرضا (۱۳۹۱). **جستارهای روشی در علوم اجتماعی**. پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- فای، برایان (۱۳۸۱). **فلسفه امروزی علوم اجتماعی**. ترجمه خشایار دیهیمی. طرح نو.
- کوهن، آلون استانفورد (۱۳۶۹). **تئوری های انقلاب**. ترجمه علیرضا طیب. تهران: قومس.
- گارتنر، ر. واین (۱۳۷۲). **تبیین تاریخی**. مندرج در کتاب علم شناسی فلسفی. ترجمه عبدالکریم سروش. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- لوید، کریستوفر (پاییز ۱۳۷۶). «تبیین تاریخ ساختارهای اقتصادی و اجتماعی (۱)». ترجمه حسینعلی نوذری. **فصلنامه تاریخ معاصر ایران**، ش ۳.
- _____ (زمستان ۱۳۷۶). «تبیین تاریخ ساختارهای اقتصادی و اجتماعی (۲)». ترجمه حسینعلی نوذری. **فصلنامه تاریخ معاصر ایران**، ش ۴.
- لیتل، دانیل (۱۳۷۳). **تبیین در علوم اجتماعی**. ترجمه عبدالکریم سروش. صراط.

- مشیری، فرخ (۱۳۸۴). **دولت و انقلاب اجتماعی در ایران**. ترجمه علی مرشدی‌زاد. نشر قصیده‌سرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۴). **شرح منظومه**. ج ۱۰. صدرا.
- مولائی، علیرضا (۱۳۸۶). **درآمدی بر روش پژوهش در تاریخ**. نشر نی.
- مور، بارینگتون (۱۳۶۹). **ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی**. ترجمه حسین بشیریه. مرکز نشر دانشگاهی.
- نوذری، حسینعلی (۱۳۷۹). **فلسفه تاریخ: روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری**. تهران: طرح نو.
- Abbott, Andrew (1992). "From Causes to Events", *Sociological methods and Research*, 20, (4): 425- 455
- Abbott, Andrew (1992). "From Causes to Events", *Sociological methods and Research*, 20 (4): 425- 455
- Boudon, Raymond (1998). "Social Mechanisms without Black Boxes" in Hedström, Peter and Richard Swedberg (eds.) *Social Mechanisms. An Analytical Approach to Social Theory* (pp.172-203) Cambridge: Cambridge University Press.
- Child, William (1994). *Causality, Interpretation and the Mind*, Oxford university press.
- Davidson, Donald (1963) "Actions, Reasons, and Causes", *The Journal of Philosophy*, 60 (23) 685- 700.
- Elster, John (2007). "Explaining Social Behavior", Cambridge University Press.
- English, R. (2007). "Perestroika without Politics" in Gary Goertz and Jack Levy (eds.) *Explaining War and Peace* (pp.237-260) New York: Routledge.
- Fearon, James (1991). Counterfactuals and Hypothesis Testing in Political Science, *World Politics*, 43: 169-95.
- Fearon, James (1996). "Causes and Counterfactuals in social science", In Philip Tetlock & Aaron Belkin (eds.) *Counterfactual Thought Experiments in World Politics*, Princeton, NJ: Princeton University Press.

- Ferguson, Niall (1999). *The Pity of War*, New York: Basic Books.
- Freese, Jeremy & Alex Kevern (2013) "Types of Causes", in Stephen Morgan (Eds.), *Handbook of Causal Analysis for Social Research*, pp: 27-41, Springer, Inc.
- Goertz, Gary (2003). "Cause, Correlation, and Necessary Conditions" In Gary Goertz & Harvey Starr (Eds.), *Necessary conditions: Theory, methodology, and applications* (pp.47-64) Lanham, MD: Rowman & Littlefield.
- Goertz, Gary & Levy, Jack (Eds.) (2007). "Explaining war and peace: Case studies and necessary condition counterfactuals", London: Routledge
- Goldhagen, D.J. (1996). *Hitler's Willing Executioners: Ordinary Germans and the Holocaust*, New York: Knopf.
- Goldstone, Jack (1997). "Methodological issues in comparative macrosociology", *Comparative social research*, 16:107-120.
- Griffin, Larry J. (1992). "Temporality, Events, and Explanation in Historical Sociology", *Sociological Methods and Research*, 20: 403–27.
- Griffin, Larry. J. (1993). "Narrative, Event-Structure, and Causal interpretation in Historical Sociology", *American Journal of Sociology*, 98:1094-1133.
- Griffin, Larry and Robert Korstad (1998). "Historical Inference and Event-Structure Analysis", *International Review of Social History*, 43:145-65.
- Hedstrom, Peter (2005). *Dissecting the Social: on the Principles of Analytical Sociology*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Holland, paul (2001). *Causal Counterfactuals in Social Science Research*, in Neil Smelser & Paul Baltes (eds.) *International Encyclopedia of the Social and Behavioral Sciences*, Vol. 3, pp: 1550-1554, Elsevier Science Ltd.
- Kiser, Edgar and Margaret Levi (1996). "Using Counterfactuals in Historical Analysis: Theories of Revolution." In Philip Tetlock & Aaron Belkin (eds.) *Counterfactual Thought Experiments in World Politics*, Princeton, NJ: Princeton University Press.

- Lebow, Richard (2007). Contingency, Catalysts, and Nonlinear Change, Case Studies, in Gary Goertz and Jack Levy (eds.) *Explaining War and Peace* (pp.85-111) New York: Routledge.
- Levy, Jack (2008). Counterfactuals and Case Studies, In J. M. Box-Steffensmeier, H. Brady, & D. Collier (Eds.), *Oxford handbook of political methodology* (pp. 627-644), Oxford, UK: Oxford University Press.
- Mackie, John Leslie (1980). "The Cement of the Universe: A Study of Causation", Oxford: Oxford University Press.
- Mahoney, James (1999). Nominal, ordinal, and narrative appraisal in Macrocausal analysis, *American Journal of Sociology*, 104 (4)1154-1196.
- Mahoney, James (2004). "Comparative-Historical Methodology", *Annual Review of Sociology*, 30: 81-101.
- Mahoney, James & Goertz, Gary (2006). "Contrasting Quantitative and Qualitative research", *Political Analysis*, 14 (3) 227-249.
- Mahoney, James, Erin Kimball, & Kendra L. Koivu (2009). The Logic of Historical Explanation in the Social Sciences, *Comparative Political Studies*, 42 (1) 114-146.
- Mahoney, James & Goertz, Gary (2012). *A Tale of Two Cultures: Quantitative and Qualitative Research in The Social Sciences*, Princeton University Press.
- Mahoney, James & Gary Goertz, and Charles Ragin, (2013) "Causal Models and Counterfactuals", in Stephen L. Morgan, (ed.), *Handbook of Causal Analysis for Social Research*, pp: 75-90, New York: Springer.
- Mueller, John (1991). Changing Attitudes Towards War, *Journal of Political Science*, 21: 1-28.
- Skocpol, Theda (1979). "States and Social Revolutions: A Comparative Analysis of France, Russia, and China", Cambridge University Press.